



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (۲۲) فَوَرَبُّ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳)﴾

انحصار نشانه‌های الهی در آیات تکوینی

سوره مبارکه «ذاریات» که در مکه نازل شد، معمولاً سوره مکی درباره اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق است. در آغاز این سوره بعد از سوگندهای فراوان، مسئله معاد را مطرح کردند، چون معاد مهم‌ترین اصلی است که بشر در تعلیم و تربیت به آن نیازمند است، زیرا اگر مقصدی در عالم نباشد حساب و کتابی نباشد، هر کس هر کاری کرد رها باشد، چنین جامعه‌ای هرگز به سعادت نخواهد رسید. بعد از اثبات مسئله معاد و تبیین برخی از مسائل حقوقی و مالی، نسبت به توحید الهی و نظم خلقت سخنانی فرمود؛ فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾؛ کسانی که به دنبال یقین می‌باشند و یقین‌جو هستند، آیات فراوانی در زمین هست که بررسی آنها اینها را به یقین می‌رساند. یقین کمترین چیزی است که خدا خلق کرده است. یقین عبارت از آن است که انسان جزم داشته باشد به ثبوت محمول برای موضوع بالضروره، و جزم داشته باشد به استحاله زوال محمول از موضوع بالضروره. قضیه ضروری غیر از قضیه

دائمی است؛ ممکن است محمولی برای موضوع دائم باشد، ولی امتناع انفکاک نداشته باشد. فرمود در زمین آیات فراوانی است.

در بخش‌هایی از قرآن کریم مخصوصاً در ذیل سوره مبارکه «فصلت» که فرمود: ﴿سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱ و بخش‌های دیگری که از آیت سخنی به میان آمد، آنجا روشن شد که آیت و علامت چند قسم است: یک قسم اعتباری است؛ چریم هر کشوری آیت و علامت استقلال آن کشور است. برخی از فلزها که روی دوش برخی از مسئولان و امرا هستند علامت درجه آنهاست، آیت و علامت گاهی اعتباری است مثل این امور. گاهی تکوینی است که اگر ما اینجا چمنی دیدیم این علامت است که آبی وجود دارد یا دودی دیدیم این علامت است بر اینکه آتشی وجود دارد. پس آیت و علامت یا اعتباری است یا تکوینی. موجودات زمین که آیت و علامت وجود خدای سبحانند از سنخ تکوین‌اند نه از سنخ اعتبار که این قبلاً گذشت.

باز قبلاً بیان شد که آیت‌های تکوینی چند قسم است: یک سلسله آیت‌هایی هستند که در شرایط خاص آیت است، اگر دگرگون بشود دیگر آیت نیست؛ مثل چمن وقتی سبز است آیت و علامت آب است؛ اما وقتی پژمرده شد و به صورت خاک در آمد دیگر نشانه وجود آب نیست، یا دود مادامی که دود است علامت وجود آتش است، وقتی تبدیل به هوا شد دیگر چنین علامت و آیت بودن برای آن نیست. پس علامت بودن اینها مقطعی است. برخی از امور هستند که قدری بیشتر این آیت بودن را به همراه دارند؛ اما وقتی که فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾، یعنی شما به هر چیزی دست بزنید هر چیزی را نگاه بکنید در هر شرایطی آیت حق است، چون آنچه آیت حق است هستی اوست، نه خصوصیت وصف او. چمن از آن جهت که هست است چمن‌آفرین می‌خواهد که فرمود ما به وسیله باران به وسیله

۱. سوره نوح، آیه ۱۷.

خاک، این گیاهان را رویانیدیم: ﴿أَتَبْتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾^۱، رویدنی‌ها را ما رویانیدیم، هستی این شیء، آیت

هستی آفرین است؛ خواه سبز باشد خواه زرد باشد خواه تبدیل به خاک بشود خواه تبدیل به کود بشود، در تمام حالات آیت و علامت است.

بنابراین آیت‌های الهی تکوینی‌اند نه اعتباری و تکوینی بودن آنها هم به هستی اینها بر می‌گردد نه به خصوصیت وصف ایشان یا خصوصیت ماهوی آنها، هر گونه تبدلی در اینها پیدا بشود باز اینها آیت حق تعالی هستند.

پرسش: چرا برای مؤمنین آیت هستند؟

پاسخ: برای اینکه مؤمن بهره می‌برد، اهل ایقان بهره می‌برند، آن‌که خواب است بهره نمی‌برد اصلاً فکر نمی‌کند. پرسش:

شاید اینها مقدمه‌ای برای یقین و ایمان باشند؟

پاسخ: نه، کسی که دنبال یقین است. یک وقت کسی شکاک دارد شبهه دارد هر چه هم آیات الهی برای او بیاورند او باور نمی‌کند، یک چنین انسانی در مسیر هدایت نیست.

فرمود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲، آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در خطبه

«قاصعه» که مشرکان حجاز آمدند از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معجزه خواستند،^۳ حضرت

درباره آن درخت این معجزه را به کار بُرد، اینها یک معجزه «بین الرشدی» را دیدند، با این وجود گفتند سحر و

شعبده و کھانت و امثال آن است. کسی که اعوجاج فکری دارد خودش بالصراحه می‌گوید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْعَظْتَ أَمْ

لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۴، چنین گروهی طرُفی نمی‌بندند، کسانی که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾^۵؛ اما کسانی که در صدد یقین

۱. سوره بقره، آیه ۶؛ سوره یس، آیه ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۶؛ سوره یس، آیه ۱۰.

۳. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۲.

۴. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

۵. سوره بقره، آیه ۱۰؛ سوره مائده، آیه ۵۲؛ سوره انفال، آیه ۴۹.

هستند در صدد برهان‌اند در صدد جزم و علم هستند اینها می‌توانند بهره ببرند، برای اینکه ﴿لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى

السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۱ قرآن کریم از این قبیل آیات فراوان ذکر می‌کند؛ گاهی برای توحید گاهی هم برای نظم و

حکمت. بیانات نورانی اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر هم چند قسم است.

کلام امیر مؤمنان درباره خداشناسی

در بخشی از بیانات حضرت در نهج البلاغه از برهان حدوث استفاده می‌کنند که چون این موجودات نبودند و پیدا

شدند، پس آفریدگار دارند، چون با نظم و دقت خلق شدند معلوم می‌شود آفریدگارشان علیم است و حکیم است و

امثال آن. در بخشی از خطبه‌ها برهان امکان را مطرح می‌کنند؛ در خطبه ۱۸۵ حضرت فرمود: «فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ

الْمُقَدَّرَ وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالثَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَلَا لِاخْتِلَافِ صُورِهِمْ صَانِعٌ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَ

لَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوْعَوْا وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جَنَائِةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ»؛ فرمود این نظم را می‌بینند بهره نمی‌برند.

خیال می‌کنند که یک علف خودرو هستند خودبه‌خود سبز شدند خوبه‌خود هم زرد می‌شوند! آیا می‌شود نهالی بدون

باغبان باشد؟ آیا می‌شود بنایی بدون بتا باشد؟ یعنی هر حادثی محتاج است به کسی که او را پدید آورده است ما در

جهان هر چه می‌بینیم حادث است، یک وقت نبودند یک وقت پیدا شدند. پس برهان حدوث دلیل است بر اینکه

آفریدگاری وجود دارد، فرمود اینها نه خودشان سخنی گفتند «وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا» اینها می‌گویند -

معاذالله - جهان خالق ندارد، دلیلی ندارند، «وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوْعَوْا»؛ آنها این چه را که در وعاء و ظرفیتی ارائه کردند

تحقیقی نشان ندادند، فقط گفتند - معاذالله - انسان مثل یک علف خودرو است، خودبه‌خود می‌روید. بعد در بخش‌های

پایانی همین خطبه ۱۸۵ فرمود آیا می‌شود بنایی بدون بتا باشد؟ چرا شما نمی‌پذیرید؟ آیا می‌شود اثری بدون مؤثر

باشد؟ چرا نمی‌پذیرید؟ ممکن نیست زمین آسمان و مانند آن بدون آفریدگار باشد. این تقریباً برهان حدوث را تداعی می‌کند.

در خطبه ۱۸۶ دقیق‌تر از این را فرمود؛ صدر خطبه این است: «مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفَهُ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلُهُ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ؛ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ» بخشی مربوط به معرفت‌شناسی است که فعلاً از بحث ما خارج است یک بخش مربوط به نظام علی است. فرمود این شیئی که هست یا هستی او برای خود اوست یا برای خود او نیست؛ اگر هستی شیء برای خود شیء باشد نه سابقه عدم دارد نه لاحق عدم، حتماً بالضروره موجود است. اگر هستی شیء برای او نیست، برای اینکه سابقه عدم دارد و لاحق عدم دارد این شیء خودبه‌خود عرضه نمی‌شود «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»، این نظام علی قانون علیت و مانند آن را به همراه دارد.

معلول بودن موجودات و نیازمندی آنان به خداوند

بارها به عرض شما رسید این حدیث و این جمله مثل «لا تنقض الیقین بالشک» نیست، بار علمی این در آن حد نیست که بشود آن را با «لا تنقض» قیاس کرد. با اینکه فاصله علمی این جمله با «لا تنقض» زیاد است، چون «لا تنقض» در حوزه‌ها بحث شد، حداقل پنجاه کتاب درباره آن نوشته شده، با حذف مکررات. این رساله‌هایی که بزرگان ما درباره قاعده «لا تنقض الیقین بالشک» نوشتند بعد از حذف مکررات، این چهل پنجاه سال اخیر، حداقل پنجاه جلد کتاب است؛ اما این «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ» این شبهه نظیر شبهه عبائیه مرحوم نائینی نیست که آخرین شبهه باشد، ممکن نیست این حرف، خوب جا بیفتد، مگر اینکه حرف کائنات و دکارت و امثال آن که شبهاتی را بر قانون علیت دارند کاملاً مطرح بشود. اگر این قانون عرضه شد و درسی شد و شبهات زمین‌گیر کننده حل شد، آن وقت عظمت

نهج البلاغه معلوم می‌شود. فرمود اگر شیء هستی او برای خود اوست نباید سابقه عدم یا لاحق عدم داشته باشد، اگر هستی او برای او نیست تصادف، اتفاق و شانس و اینها که محال است.

یک بیان نورانی مرحوم کلینی از امام صادق (سلام الله علیه) در کافی نقل می‌کند که به اصل تناقض اشاره می‌کند، حضرت فرمود: «إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ مَنْرَلَةٌ»^۱ به هر حال یا هست یا نیست! رفع نقیضین که محال است. این اجتماع نقیضین آن قدر بین الغی است که ارتفاع نقیضین به اجتماع نقیضین بر می‌گردد. ما یک قضیه بدیهی داریم و یک قضیه اولی؛ قضیه بدیهی این است که دلیل دارد ولی نیازی به دلیل نیست؛ مثل اینکه اربعه زوج است دو دوتا چهارتاست همه اینها شکل اول، دلیلش است؛ به چه دلیل دو دوتا چهارتاست؟ به چه دلیل اربعه زوج است؟ می‌شود دلیل اقامه کرد با شکل اول؛ منتها نیازی نیست برای اینکه بدیهی است نه اولی. اولی آن است که برهان‌پذیر نیست؛ مثل اینکه اجتماع نقیضین محال است اجتماع نقیضین محال است اولی است که حتی بدیهیات هم به این برمی‌گردد؛ یعنی استحاله دور، استحاله تسلسل، استحاله تضاد، استحاله جمع مثلین همه محال‌ها به این برمی‌گردد که یک شیء هم باشد هم نباشد! اصلاً اگر کسی بخواهد سؤال بکند، خود این شخص زیر سؤال است که سؤال او با عدم سؤال او پس جمع می‌شود. آن قدر مسئله اجتماع نقیضین اولی است که حتی ارتفاع نقیضین هم به اجتماع نقیضین بر می‌گردد، هر دو اولی‌اند؛ منتها یکی اولی‌تر است. چرا ارتفاع نقیضین به اجتماع نقیضین بر می‌گردد؟ برای اینکه اگر «الف» و «باء» نقیض هم باشند، «الف» نباشد؛ یعنی «باء» هست، «باء» نباشد؛ یعنی «الف» هست، بازگشت رفع «الف» به وجود «باء» است، بازگشت رفع «باء» به وجود «الف» است، هر ارتفاع نقیضینی به اجتماع نقیضین بر می‌گردد و حال اینکه آن هم اولی است ولی این اولی‌تر است؛ لذا آنچه مرحوم کلینی نقل کرده است از حضرت در احتجاجاتش، فرمود: «إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ مَنْرَلَةٌ».

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۸۴.

مشابه این تعبیر نه این صراحت در آن مناظره و گفتگوی وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) با آن متکلم

خراسانی در بخش پایانی کتاب شریف توحید^۲ این آمده که اگر چیزی نیست، پس نقیضش هست، پس اگر نقیضش

نیست خودش هست. اگر شیئی هستی عین ذات او نیست، این ممکن نیست بدون سبب به وجود بیاید. اگر هستی او

عین ذات اوست نباید سابقه عدم یا لاحق عدم داشته باشد، خودش می شود واجب الوجود. اگر هستی او عین ذات او

نیست حتماً سبب دارد «وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ» و هر چه که معلول نیست معلوم می شود که قائم بالذات است که

عکس نقیض او هم درست است، هر چه که به غیر تکیه ندارد معلوم می شود که ذاتاً اصل است مثل واجب. هر چه

که به غیر تکیه دارد معلوم می شود که معلول غیر است، چون هستی او عین ذات او نیست. این همان قانون امکان

است که فرمود: «وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ».

علت سقوط کمونیسم و دوام توحید در اروپا

در قرآن کریم به تعبیر سیدنا الاستاد(رضوان الله علیه) دلیل روشنی برای اثبات اصل هستی خدای سبحان نیست، او

گویا با «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ حل شده است، هیچ کسی درباره اصل خدا شک ندارد. آن بیانی

که مرحوم کلینی در همان اوایل کافی نقل می کند: «مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ»^۴ هر خدانشناسی خدانشناس است، به هر

حال به جایی تکیه می کند؛ منتها نمی داند. قبل از انقلاب ما به این فکر گرفتار بودیم که الآن جهان سه قطبی است:

یک قطبش را موحدان، مسلمان ها و مسیحی ها و یهودی ها و زردشتی ها تشکیل می دهند؛ یک قطبش را هم براهمه و

هندوهای که به جایی معتقدند؛ قطب سوم را هم کمونیست ها تشکیل می دهند آن هم میلیاردی اند؛ هم اتحاد جماهیر

سوسیالیستی شوروی سابق کمونیستی بود، هم چین و هم بخشی از کشورهای دیگر. بخش های میلیاردی ملحد هستند،

۲. التوحید (للاصدوق)، ص ۴۴۹.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۱.

بخش‌های میلیاردری موحدان، بخش‌های میلیاردری هم به جایی پناهنده‌اند و تکیه می‌کنند یا به موش یا به گوساله، به جایی تکیه می‌کنند. نگرانی ما این بود که با پیشرفت جریان موش‌پرستی و گوساله‌پرستی و هندویی و برهمایی و اینها به هم می‌خورد، اینها هم میلیاردری‌اند. اگر - خدایی ناکرده - اینها با پیشرفت علم به کفه کمونیستی بچربند، آن وقت حساب ما موحدان می‌شود یک سوم، ملحدانی که خدا را قبول ندارند می‌شوند دو سوم، با این جمعیت چند میلیاردری منکر خدا چه باید کرد؟ این همیشه نگرانی ما بود یک کار مقطعی و موضعی و کشوری و مشورتی و اینها که نبود، این برای کل جهان بود آن هم در سطح میلیارد.

بعد از انقلاب به برکت انقلاب، طولی نکشید که این اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی مثل آدم برفی آب شد نه کودتایی شد نه جنگی شد نه قیام مردمی شد، هیچ کس فکر نمی‌کرد که بساط کمونیستی این گونه جمع بشود، بساط الحاد جمع شد. قهراً چین و کشورهای کمونیستی هم حسابشان را کردند؛ اما موش‌پرستی هنوز هست، گوساله‌پرستی ترقی کرد، بشر تکیه‌گاهی می‌خواهد.

حکما و فلاسفه شاگردان انبیای ابراهیمی

منتها ابوریحان بیرونی معاصر مرحوم ابن سیناست، مدتی هم در هند بود، آن کتاب قوی و غنی تحقیق مال اللهند را نوشت. ایشان گفت من در خاورمیانه فحوصی کردم، نبوغی در یونان دیدم و هبوطی در هند؛ نبوغی که در یونان دیدم این بود بعد از جریان وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) که حضرت در همین خاورمیانه برهان اقامه کرد: ﴿لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۵ برهان اقامه کرد که شمس و قمر و امثال آن هیچ کاره‌ای نیستند اثری نکرد. تبر برداشت بت‌ها را ریزریز کرد: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾^۶ شاید مختصری اثر کرد، جریان ﴿حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^۷ رخ داد، آن مراسم

۵. سوره انعام، آیه ۷۶.

۶. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۷. سوره انبیاء، آیه ۶۸.

آتش‌سوزی سامان پذیرفت و خلیل حق در کمال طمأنینه با منجیق یا غیر منجیق وارد آتش شد، آن فرمان ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا﴾^۸ صورت پذیرفت کل آن صحنه را بیدار کرد، گرچه آن روز خبر، دیر به منطقه‌های دور می‌رسید؛ اما این خبر از بس قوی و غنی بود در کمترین فرصت به کشورهای دیگر رسید. حرف ابوریحان این است که تنها کشوری که در خاورمیانه پیام ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا﴾ را دریافت کرد یونان بود و اول کسی که بر الحاد و شرک و بت‌پرستی خط کشید سقراط بود، سقراط مردم را به توحید دعوت کرد، علیه حکومت قیام کرد، علیه خواسته‌های مردم قیام کرد، علیه مسئولین قیام کرد، مردم را به توحید دعوت کرد، او را با زهر شهید کردند، سقراط که جنگی نکرد او اسلحه‌ای نداشت او که مشکل سیاسی نداشت، او را برای چه شهید کردند؟ این سقراط بود که با مسمومیت خود به استقبال شهادت رفته است، بعد افلاطون را تربیت کرده، بعد ارسطر را تربیت کرده بعد فکرهای توحیدی به کشورهای دیگر منتشر شده است. حرف ابوریحان بیرونی این است که این سقراط که شهید راه توحید بود، این آمده یونان را پر فروغ کرده، ولی علمای هند متأسفانه قیام نکردند که جلوی موش‌پرستی را بگیرند. یکی دو سال قبل بود که این علمای هند آمدند قم، من همین حرف را از ابوریحان برای اینها نقل کردم اینها اشک ریختند، گفتند آری! گذشتگان ما اگر محققانه کار می‌کردند ما امروز گرفتار موش‌پرستی و گوساله‌پرستی نبودیم.

من سال ۱۳۳۴ که خواستم بیایم قم، رفتم خدمت مرحوم آیت الله آملی بزرگ، آملی هم شاگرد ممتاز مرحوم آقا ضیاء بود هم شاگرد ممتاز مرحوم آقای نائینی. تقریرات درس مرحوم آقای نائینی مکاسب را جامعه مدرسین چاپ کرده، در آنجا در تقریض ایشان نوشته است «صفوة المجتهدین العظام»، تقریظی که مرحوم آقا ضیاء نوشته، نوشته «کشف المجتهدین العظام» این گذشته از اینکه در فقه و اصول شاگرد مرحوم آقا سید ابوالحسن بود هم شاگرد این بزرگواران، از نظر معارف اعتقادی هم آیت الله قاضی را درک کرده بود. من از ایشان سؤال کردم که اجازه بدهید من بروم قم، قم

رفتم چه درسی بخوانم؟ فرمود یک فقه، یک اصول، یک معقول. بعد فرمود آنجا گذشته از کریمه اهل بیت که مضجع ملکوتی دارد، علمای بزرگ و مراجع و فقهای بزرگ دفن‌اند، کنار قبور آنها منشأ برکت است. بعد این جمله را فرمودند که از دیر زمان کنار قبر بزرگان می‌رفتند برکت می‌گرفتند، چند هزار سال قبل شاگردان ارسطو هر وقت مشکل علمی داشتند می‌رفتند کنار قبر ارسطو بحث می‌کردند، این مشکل برایشان حل می‌شد. اولین بار ما این بیان را از ایشان شنیدیم. من آن روز قبسات داشتم منتها قبسات چاپ سابق بود، خیلی کتاب بالینی ما نبود. بعد وقتی قبسات جدید چاپ شد جزء کتاب‌های بالینی ما بود، حرف‌های مرحوم میرداماد این طور بود، در بحث مزار و زیارت و قبور و اینها که رسیدیم، دیدم مرحوم میرداماد در قبسات همین مطلب را دارد که قبور بزرگان منشأ برکت است و شاگردان ارسطو برای حل برخی از مسائل علمی در کنار قبر او مباحثه می‌کردند و مطلب برایشان حل می‌شد. خود مرحوم میرداماد این حرف را از *المطالب العالیه* فخر رازی نقل می‌کنند، هم جلد و صفحه قبسات مشخص است هم جلد و صفحات *المطالب العالیه* جناب فخر رازی مشخص است. فخر رازی هم که برای چندین قرن قبل است، او می‌گوید کنار قبور بزرگان برکتی است از سه هزار سال قبل یا بیشتر این رواج داشت که کنار قبر ارسطو می‌رفتند و مطالب را یاد می‌گرفتند. امروز شما وقتی که نام ارسطو را می‌شنوید با اینکه او فلسفه آورده نه طبیعیات، طبیعی جزء علوم تجربی است فلسفه جزء علوم انسانی است، او با تجرّد کار دارد این با تجربه کار دارد، طبیعیات هم مثل بسیاری از امور در تغیر و تبدّل است در همه علوم ما اثر گذاشته است. من نمی‌دانم این را در این بحث تفسیری مطرح کردیم یا در بحث فقه! شما *السماء و العالم* مرحوم مجلسی را که می‌بینید آن چاپ‌های رحلی جلد چهاردهم بود، الآن جلدش فرق کرده است، در *السماء و العالم* چند تا روایت است درباره فاصله بین نفخ صور اوّل و نفخ صور دوم؛ در آن روایات دارد که فاصله بین نفخ صور اوّل و نفخ صور دوم چهارصد سال است. مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) بخواهد این را معنا کند، برابر هیأت بطلمیوسی معنا کرد دستش خالی است همه ما همین طور بودیم، الآن هم دست ما با حرف‌های گاليله

و نیوتن و آنها پُر است، بعد پس فردا که تجربه عوض بشود ما هم دستمان بر می گردد. اینها جزء تجربیات جدید هست، ما جزم فلسفی نداریم نسبت به اینها. مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) وقتی می خواهد این چهارصد سال را معنا کند، می گوید چون افلاک نه تا هستند و نه مین فلک که فلک اطلس و «فلک الافلاک» نام دارد با گردش او طبق هیأت بطلمیوسی شب و روز پدید می آید، آیه ای که دارد: ﴿يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾^۹ زمین طی می شود، هشت فلک و هشت آسمان طی می شود، آن آسمان نهم می ماند با گردش آن شب و روز درست بکند و سال درست می کند؛ لذا بین نفخ اوّل و نفخ دوم چهارصد سال فاصله است. این حرف، امروز گفتنی نیست چه رسد به اینکه کسی باور کند. فقهای ما این طور بودند محدثین ما این طور بودند، مفسرین ما این طور بودند.

شما شیخ طوسی را ببینید وقتی که به افلاک می رسد چه طور معنا می کند؟ امین الاسلام را ببینید چه طور معنا می کند؟ فیض را ببینید چه طور معنا می کند؟ همه ما برابر با تجربیات روز داریم حرف می زنیم، ولی به عهده آنهاست؛ اما این کجا و فلسفه کجا! فلسفه چیز دیگر است طبیعی چیز دیگر است، این را که نه به حساب تفسیر می شود آورد، نه به حساب بحار مرحوم مجلسی می شود آورد تا ما - معاذ الله - بگوییم علم حدیث و علم روایت مثلاً روز ندارد، برای اینکه مجلسی این طور گفته! نه آن حدیث را باید معنا کرد.

بنابراین آن حرف هایی که به فهم عادی نمی آید حرف های ارسطو است، طبیعیات چیزی دیگر است، حرف های ارسطو چیزی دیگر است، این حرف ها حرف های انبیای ابراهیمی است، نه نهج البلاغه آورده نه توحید مرحوم صدوق آورده نه اسلام آورده، ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^{۱۰} اسلام به آن معنا آورده است.

۹. سوره انبیا، آیه ۱۰۴.

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

شما بحث‌های نوح (سلام الله علیه) را، آیات نوح را که بررسی کنید می‌بینید که همین براهین در آن در می‌آید.

حرف‌های ابراهیم خلیل را که می‌گوید خدا فرمود ما ملکوت را به او نشان دادیم ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۱} بعد به ما می‌فرماید شما چرا درباره ملکوت نگاه نمی‌کنید؟! به او نشان دادیم او اهل بصر شد،

شما بنگرید تا اهل نظر بشوید. نگاه کنید شاید دیدید، برخی از امور ممکن است نصیب شما بشود ﴿كَذَلِكَ نُرِي

إِبْرَاهِيمَ﴾ «نری» یعنی «نری» ﴿إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در سوره «اعراف» فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي

مَلَكُوتِ﴾^{۱۲} شما چرا نگاه نمی‌کنید؟! این نگاه برای اینکه مقدمه است برای آن رؤیت، ما را به ملکوت دعوت کردند ما

را به برهان دعوت کردند، ما را به استدلال دعوت کردند، ما را به عقل دعوت کردند، تجربه چیز دیگر است، تجرید

چیزی دیگر است. این بیان نورانی حضرت امیر اگر حوزوی بشود آن‌گاه معلوم می‌شود که هر فکری آن را نمی‌کشد،

این امکان یعنی چه؟ امکان فقری است، امکان ماهوی است، چه امکانی است؟ به کجا بند است این مسئله «كُلُّ قَائِمٍ

فِي سِوَاهُ مَعْلُول»، چرا هر چیزی معلول است غیر از ذات اقدس الهی؟ این بزرگواران یعنی ائمه (علیهم السلام) طرزی

ما را هدایت کردند که ما اوّل خدا را ثابت می‌کنیم، بعد می‌گوییم تسلسل باطل است، نه اینکه چون تسلسل باطل

است سرسلسله خداست. نه اینکه ما سلسله‌ای داریم آن سرسلسله خداست! اگر سلسله‌ای هست سلسله‌جنبان از اوّل

تا آخر خداست. او مدبّر امور است در همه موارد، ما اوّل خدا را ثابت می‌کنیم، بعد تسلسل باطل می‌شود؛ اوّل هستی

بالذات ثابت می‌شود بعد دور و تسلسل، این برهان کجا و براهین دیگر کجا!

به هر تقدیر وجود مبارک امام صادق فرمود: «إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ مَنَزِلَةٌ» با علوم تجربی هم اگر بخواهیم

یقین پیدا کنیم به برکت اصل تناقض است، تجربه برای ما دوام می‌آورد نه ضرورت، یقین نمی‌آورد مگر اینکه بگوییم

۱۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

۱۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

چون هست جمع هست و نیست محال است پس محال است این شیء برود در ظرف هستی، پس بالضرورة هست. جزم

به یک شیء بدون اصل تناقض ممکن نیست؛ لذا فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾ شما سر تا

سر در آیت الهی غرق هستید. اگر راه خلیل حق نصیب شما شد، آن وقت می فهمید که آیت یعنی چه! اگر نه، راه

شاگردان خلیل حق نصیب شما شد، در حدّ ضعیف متوجه می شوید که آیت یعنی چه!

در بیانات نورانی حضرت امیر هست که جهان مرایای حق است، مراعی حق است، آیینه ها حق است، یک؛ ما اسمای

خدا را در این آیینه ها می بینیم، دو؛ آیینه هم یک معنای عرفی دارد که می روند بازار آیینه می خرند، می گویند این

«مرآة» اسم آلت است، اسم آلت است یعنی چه؟ یعنی به وسیله او ما صورت خود را در آیینه می بینیم این آیینه عرفی

است که بازاری است و قابل خرید و فروش است، «المرآة ما بها ينظر» است، ما صورت را در آیینه می بینیم که آیینه

ابزار دیدن صورت است، این معنای آیینه است، این شیشه است و پشت آن جیوه است و قابی دارد و قیمتی هم دارد؛

اما وقتی به علوم بالاتر رسیدیم این شیشه و جیوه و قاب و اینها را نمی گویند آیینه، آن صورتی که در آن هست به او

می گویند آیینه، چون او ابزار کار است که ما صاحب صورت را می بینیم.

اینکه فرمود سراسر جهان مرایای حق اند، آیینه های حق اند، این در خطبه های نورانی حضرت امیر است، هم مراعی

حق اند هم مرایای حق اند، مرآتی که نهج البلاغه می گوید شیشه و جیوه نیست، آن صورت مرآت است آن صورت

صاحب صورت را نشان می دهد، جهان، آیینه است جهان آفرین را نشان می دهد، اگر کسی جهان را آیینه دید، می شود

خلیل حق که فرمود: ﴿وَكَذٰلِكَ تُرٰى اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾ و اگر جستجو کرد که شاید ببیند شاگرد

خلیل حق است ﴿اَوْ لَمْ يَنْظُرُوْا فِیْ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾ این نظر، مقدمه رؤیت است و این کار هم کار محالی

نیست تا ما بگوییم تشکیل حکومت محال است، همین که عادل باشیم کافی است. وجود مبارک حضرت امیر در

تشکیل حکومت که نگفت شما مثل من باشید، صریحاً گفت مقدورتان نیست مثل من باشید؛ اما همین که عادل باشید نه

بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید همین! این بر ما واجب است، این سخت نیست ما چون عادت کردیم به خلاف برای

ما سخت است و گرنه فرمود: ﴿وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ﴾^{۱۳} قرآن که کار سهلی است. درست است که این کتاب، کتاب

وزین و سنگین است: ﴿سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^{۱۴} علمی است وزین است سنگین است؛ اما از نظر عمل آسان است

﴿وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ وزین بودن، علمی بودن معنایش سنگین بودن در مقام عمل نیست. این وزنه دارد، یک؛

دلپذیر است و قابل عمل است، دو. حالا لازم نیست انسان مثل حضرت امیر باشد، همین که معتدل باشد عادل باشد

نه بیراهه برود، نه راه کسی را ببندد، این اختلاس نکردن که سخت نیست حالا ما عادت به اختلاس کردیم خیال

می‌کنیم سخت است.

بنابراین اینکه فرمود ما آیت را نشان دادیم به خلیل حق، شما هم بنگرید تا ببینید، پس معلوم می‌شود دیدنی است. اگر

انسان ببیند دیگر راحت است، حالا همین که نظر کرده نشانه‌های اینکه او دیدنی هم هست می‌بیند، آن نشانه‌ها را

می‌بیند؛ لذا آرام می‌شود، آن بحث‌های توحیدی یک وقت دلپذیر است که آدم را آرام کند. شما ببینید جریان

کندوسازی، عسل‌سازی، زنبور عسل، ممکن است کسی استاد باشد زنبورشناس باشد کندوساز باشد همه اینها را

بگوید کتاب هم بنویسد شاگرد هم تربیت کند، ولی دهنش شیرین نیست، چون آن‌که شیرین می‌کند عسل است که به

دهن بپایند، ممکن است کسی سالیان متمادی درس توحید بگوید، ولی آرام نباشد. آن مفاهیم توحیدی حتی برهان

صدیقین، آن آرام نمی‌کند؛ آن که دهن را شیرین می‌کند ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^{۱۵} است.

۱۳. سوره قمر، آیات ۱۷، ۲۲ و ۳۲.

۱۴. سوره مزمل، آیه ۵.

۱۵. سوره رعد، آیه ۲۸.

غرض آن است که قرآن کریم دقیق‌ترین برهان را دارد، نهج البلاغه دقیق‌ترین برهان را دارد؛ منتها این براهین مطرح نیست و این بزرگان هم از سه هزار سال قبل این حرف‌ها را یکی پس از دیگری برای ما گفتند تا اینکه در دوره اسلامی البته تکمیل شده، یونان حکیمی داشت به نام ارسطو، طبیبی داشت به نام جالینوس، اسلام هم به جای ارسطو، فارابی را نشانده، هم به جای جالینوس، خوارزمی را، بعد مرحوم بوعلی آمد به تنهایی جای هر دو نشست؛ هم تفکر فلسفی ارسطو را تأمین کرد و هم تفکرِ طبّی را جالینوس را؛ هم حکیم بود هم طبیب بود، هم شفا نوشت هم قانون. «و الحمد رب العالمین»